

## در باب گذشته و آینده ترجمه‌های فارسی بورخس

### کوروش عموئی

«من خاطرات عالم و آدم را  
در دایره  
در باغ کاشته‌ام»  
رضا براهنی: آنچه نوشته‌ام

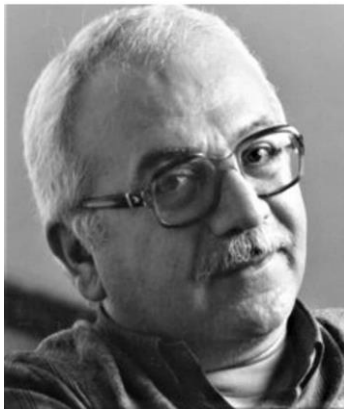
در میانهٔ قطعه‌ای با عنوان «داستان دو خواب‌دیده» از بورخس آمده است: «[مردی از اهالی قاهره] یک شب، خسته و کوفته و افسرده‌خاطر، زیر درخت انجیری در باغچهٔ خانه‌اش خوابیده بود. در خواب دید یک نفر که خیس بود و آب از او می‌چکید، از دهانش یک سکهٔ طلا درآورد و به او گفت: به درستی که بخت تو در ایران و در اصفهان است، پس به جست‌وجویش برخیز و به دستش آور.»<sup>۱</sup>

و بعد احمد اخوت در مقدمه بر ترجمه‌اش از کتاب *موجودات خیالی* می‌نویسد: «اکنون چند سالی است که بورخس روی در نقاب خاک کشیده و دیگر در میان ما نیست، و من به یاد خاطره‌ای می‌افتم که از اولین و آخرین دیدار او دارم: سال ۱۹۷۵ بود و بورخس برای ایراد چند سخنرانی به دانشگاه اکلاهما، در شهر نورمن، آمده بود [...]». او در سخنان خود، به مناسبتی، اشاره‌ای هم به کتاب حاضر [*کتاب موجودات خیالی*] کرد و من که سخت شیفتهٔ این کتاب شده بودم در فهرست کتاب‌های کتابخانهٔ دانشگاه اکلاهما آن را نیافتم. سال‌ها بعد در زادگاهم اصفهان آن را به تصادف نزد دوستی یافتم. بورخس ظاهراً برای ترجمهٔ این کتاب به من اشاره کرده بود. من باکمال میل دعوت او را پذیرفتم و تمام تابستان ۱۳۷۲ را روی این اثر کار کردم.»

تاجایی که اطلاع دارم، «داستان دو خواب‌دیده» تنها موردی است در میان آثار بورخس که در آن از اصفهان نام برده. اما همین یک مورد نکتهٔ جالبی دارد. این قطعهٔ کوتاه

بازنویسی بورخس است از شب ۳۵۱ از هزار و یک شب. این داستان از جمله در نسخه مورد علاقه بورخس از هزار و یک شب، یعنی ترجمه انگلیسی ریچارد برتون، با عنوان «مرد بیچاره‌ای که از طریق یک رویا دوباره ثروتمند شد» آمده است. مهم‌ترین تغییری که بورخس در بازنویسی این قطعه انجام داده، جابه‌جایی مکان آن از بغداد به اصفهان است. اما چرا اصفهان؟ و چقدر این جابه‌جایی تصادفی است؟ پاسخ را نمی‌دانیم، ولی خاطره احمد اخوت سرنخی می‌دهد که خیال کنیم بورخس به گونه‌ای می‌دانسته که سرنوشتش در زبان فارسی در شهر اصفهان رقم خواهد خورد.

در تقدیم نامچه‌اش بر ترجمه کتابخانه بابل (انتشارات نیلوفر، چاپ اول ۱۳۷۸)، کاوه



سیدحسینی ذکر می‌کند: «تقدیم به روان پاک احمد میرعلائی که ما را با آثار بورخس آشنا کرد.» اولین ترجمه از بورخس به فارسی داستان «ویرانه‌های مدور» است به ترجمه احمد میرعلائی در مجله جنگ اصفهان به سال ۱۳۴۵. میرعلائی (که آو جان مظلومش بلند باد!) قریب پنجاه قطعه از بورخس را طی سالیان در مجلات و بعدتر در قالب کتاب منتشر کرد. اکثر این کتاب‌ها که توسط انتشارات کتاب زمان به چاپ رسیدند حالا نایاب شده‌اند، اما

مجموعه باغ گذرگاه‌های هزارپیچ (انتشارات جویا، چاپ اول ۱۳۹۳) به نظر حاوی تمام ترجمه‌های میرعلائی از بورخس است. و البته این مجلد با مقاله «من زندگی نکرده‌ام، می‌خواهم دیگری باشم» از هوشنگ گلشیری بسته می‌شود. این مقاله که اولین بار در ۱۳۵۰ در مجله فرهنگ و زندگی به چاپ رسیده،<sup>ii</sup> ادای دین مهم‌ترین چهره مکتب ادبی اصفهان است به بورخس. گلشیری اینجا حیرت‌زده و مسحور سبک بورخس است که چه طور اندیشیدن به دیگری و زیستن در قالب آن را ممکن می‌سازد. «راستی را که سکه بورخس چنان فتنه می‌کند که گه‌گاه می‌ترسیم نکند کور شویم، یا من می‌ترسم»؛ جمله پایانی مقاله است. و البته گلشیری داستان کوتاهی دارد به نام «گنج نامه» (۱۳۷۴) که هم مستند روزهای آخر زندگی میرعلائی است، هم چندوچون اشتیاق این دو اصفهانی به بورخس. «اگر الف الفبای ما همه حروف باشد و همه کلماتی که هستند یا خواهند بود،

پس اینجا یا هر جا که باشم همه‌جاست؛ من هم تو هستم یا هر کس که نوشته است یا خواهد نوشت.» گلشیری روح همه‌خدانگاری (pantheism) را که بورخس از جمله در اسپینوزا و عطار یافته بود در الف میرعلائی می‌بیند و می‌نویسد و سال‌ها بعد در سوگلی رمان‌هایش یعنی جن‌نامه از دایره حرف می‌زند که «کامل‌ترین است میان این همه اشکال هندسی، چرا که هر آغازش پایان هم هست و هر پایانش آغاز، بالا و پایین هم ندارد و از همه نقاطش تا آن مرکز به یک فاصله است، پس هستی هم بر همین دایره است، می‌چرخد به گرد ما»؛ و با این عبارت رمان را تمام می‌کند که «تو بنویس!».

بورخس در فارسی قطعاً خوش‌اقبال بوده و فهرست کامل ترجمه از آثارش طویل است و خارج از حوصله این متن. کتاب الف به ترجمه م. طاهر نوکنده (انتشارات نیلوفر، چاپ اول ۱۳۸۷)، با وجود اینکه به نظرم ترجمه‌ای ناخواناست و بی‌جهت ثقیل از لحاظ ساختار جملات و انتخاب کلمات و بی‌شبهت به نثر سراسر است و سهل و ممتنع بورخس، در انتها حاوی کتاب‌شناسی بورخس در فارسی است که البته تنها تا سال ۸۶ را شامل می‌شود. برای سال‌های بعد از ۸۶، دو مورد را لازم می‌دانم که ذکر کنم.

مانی صالحی علامه مجموعه تقریباً کامل داستان‌های بورخس را در هفت مجلد توسط بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه در سال ۹۱ به چاپ رسانده است. این ترجمه‌ها سلیس‌اند و خوانا، اما مثبت‌ترین نکته این است که داستان‌های هر مجلد (از لحاظ شمول و ترتیب) مطابق‌اند با اصل مجموعه داستانی که بورخس به اسپانیایی به چاپ رسانده. ترجمه‌های دیگر از داستان‌های بورخس عمدتاً گزیده داستان‌های او از مجموعه‌های مختلف‌اند. این مسئله البته برای مثال در ترجمه‌های انگلیسی از بورخس هم دیده می‌شود. بورخس نه مجموعه‌ای دارد به نام هزارتوها و نه کتابخانه بابل، اما گزیده‌هایی از داستان‌هایش با این عناوین هم در انگلیسی و هم در فارسی موجودند. ترجمه‌های صالحی علامه با این حساب کار را برای مخاطبان جدی و پژوهشگران باز کرده که جهان بورخس را در توالی تاریخی نگارش و چاپ داستان‌ها دنبال کنند و سیر تطوّر او را در نظر بگیرند. البته متعجبم که این هفت مجلد با اینکه شمول و ترتیب داستان‌ها را رعایت کرده‌اند، اولاً جایی ذکر نکرده‌اند که هر مجلد شماره چندم از سری است و با رجوع به منابع دیگر باید به توالی آنها پی برد؛ دوماً که بعضی از آنها عناوینی دارند که مطابق با اصل مجموعه داستان نیست. در این سری، کتابخانه بابل در واقع مجموعه باغ جاده‌های چندشاخه است؛ سه

روایت از یهودا در واقع مجموعه نیرنگ‌ها است؛ و داستان جنگجو و دوشیزه اسیر در واقع مجموعه الف است. اضافه کنم که گرچه این هفت مجلد طرح جلد شکلی دارند و با کاغذ سبک به چاپ رسیده‌اند که این مزیتی است، ولی متأسفانه از لحاظ ویرایش و مخصوصاً از لحاظ رعایت علائم سجاوندی بی‌دقتی‌هایی دارند که کار را کمی حیف کرده. مثلاً در دیباچه داستان جنگجو و دوشیزه اسیر، عکس بورخس آمده و زیرش قید شده «گابریل گارسیا مارکز (متولد ۱۹۳۷ در کلمبیا)»! امیدوارم همه ناشران روزی واقف شوند که کتاب بدون رعایت دقت در این جزئیات به ظاهر کوچک ماندگار نمی‌شود.

مورد بعدی، تجدید چاپ آثار بیژن الهی در اواسط دهه ۹۰ توسط نشر بیدگل است. دَرّه علف هزار رنگ مجموعه‌ای از ترجمه‌ها یا به تعبیر الهی «گردانده‌ها»ی شاعر است (با همکاری عزیزه عضدی) که شامل ده قطعه از بورخس هم می‌شود که اولین بار سال ۱۳۵۶ در هفته‌نامه رستاخیز جوان به چاپ رسیده بودند. کاری که الهی کرده نه ترجمه به شکل معمول، که ریختن و ذوب کردن جهان و لغات بورخس در ظرف نثر کهن است که عجیب خوش نشسته. «در تواریخ معتبر مضبوط است (والله اعلم) که در ایام گذشته سلطانی بود از جزائر بابل که معماران و ساحران خویش را فراهم خواند و برگماشت تا او را هزارتویی بنا کردند چنان تودرتو که هیچ عاقل بدان درنیارستی آمد، و چنان زیرکانه که هر که بدان درآمدی راه خود غلط کردی. این عمل کفر بود، زیرا تحیر و عجایب تنها خدای راست و نه انسان را»؛ چنین می‌خواند خطوط ابتدایی «دو سلطان و دو هزارتو» به گرداننده الهی. این ده قطعه لطف خاص خود را دارند و فقط کاش الهی چند لقمه بیشتر بورخس در طبق می‌گذاشت که خواننده حظّ وافر ببرد. و الحق که چاپ نشر بیدگل نمونه دقیق کتاب ماندگار است.

اینها که گفتم به یک معنا زمینه‌سازی بود که برسم به احمد اخوت و کتاب فرشتگان‌ش که هیجانم را برانگیخت. اخوت قبل‌تر دو کتاب از بورخس را به فارسی برگردانده بود. کتاب موجودات خیالی (آرست، چاپ اول ۱۳۷۳) و اطلس (نقش خورشید، چاپ اول ۱۳۷۹). اطلس را ندیده‌ام و نایاب اگر نگویم، کم‌یاب لااقل هست. کتاب موجودات خیالی اما به واقع کتاب بی‌نظیریست. در یکی از پیش‌گفتارهای کتاب، بورخس می‌نویسد: «عنوان این کتاب مبین درستی این نظریه است که در جهان همه چیز با هم پیوند دارد: از شاهزاده هملت گرفته تا نقطه، خط و سطح، سطوح مستوی

گسترده و کثیرالوجه، از پیوند میان اسم‌های کلی گرفته تا شاید وابستگی هر یک از ما با یکی از ارباب انواع. مختصر بگوییم پیوند همه چیزها با هم، با جهان.» این همان الفِ همه‌خداانگاری‌ست در قلب جهان‌بینی بورخس. دایره‌المعارف چیزهایی که وجود ندارند به اندازه دایره‌المعارف چیزهایی که وجود دارند برای بورخس جذاب است، چنانکه در پیش‌گفتاری دیگر می‌نویسند: «پژوهش درباره موضوع‌های بی‌فایده و غریب لذتی کاهلانه در بر دارد. ما هنگام تألیف و ترجمه کتاب حاضر از چنین لذتی بهره بسیار بردیم. امیدواریم خوانندگان نیز در این لذت ما اندکی سهم شوند.» و شخصاً مطمئنم که جی. کی. رولینگ برای نوشتن *جانوران شگفت‌انگیز و زیستگاه آنها* به عنوان کتاب درسی مدرسه خیالی جادوگری هاگوارتز، کتاب بورخس را هم در نظر داشته، هر چند خود جایی اذعان نکرده، اما مدخل باسیلیسک در کتاب بورخس برای مثال دلیلی بر این گمان من است.

و اما کتاب *فرشتگان* (نشر افق، چاپ اول ۱۳۹۰) که دایره‌المعارف دیگری‌ست. همان‌طور که اخوت در مقدمه کتاب ذکر کرده، هیچ کتابی از بورخس با عنوان «کتاب فرشتگان» به هیچ زبانی وجود ندارد. اخوت در این کتاب، با حوصله، هر نوشته‌ای از بورخس که در مورد فرشتگان بوده را جمع‌آوری نموده و ترجمه کرده و توضیحات مفصل داده در پانوشته‌هایی که بعضاً دو سه صفحه حجم دارند و حتی گاهی از خود متن بورخس طولانی‌تر می‌شوند. کتاب به‌درستی، همان‌گونه که در روی جلد آمده، ترجمه و «تألیف» احمد اخوت است. کتابی که مکمل کتاب *موجودات خیالی* است، که اگر آن یکی دایره‌المعارف هیولاهاست، این یکی دایره‌المعارف فرشتگان. و مقدر بود که این کتاب در اصفهان زاده شود به‌دست کسی که بورخس نبود؛ اما چنانکه خبرگزاری ایمن‌ا خبر بزرگداشت اخوت را در فروردین ۹۸ با تیتراژ «بزرگداشت بورخس اصفهان» کار کرد، اخوت با همتی که برای این کتاب کرده، لقب بورخس اصفهان برآورده‌اش است. کتاب *فرشتگان علی‌رغم کوتاهی‌اش (۱۵۰ صفحه)*، فشرده است و سرشار از مطالب و کلیات و جزئیات تاریخی و اسطوره‌شناسانه و ادبیاتی و زبان‌شناسانه و البته علم‌الخفایایی. تاجایی که اطلاع دارم، این تنها کتابی‌ست از بورخس به فارسی که جنبه‌های باطنی (esoteric) در آثار و افکار بورخس را شرح داده و روشن‌تر نموده. نسبت بورخس با امانوئل سوذنبرگ (که در ایران عمدتاً به واسطه نقدهای کانت از او نامش آشناست)، با

کابالا (عرفان یهودی)، با غنوصی‌گری (شاخه‌ای مطرود از مسیحیت) و با جان دی (جادوگر اعظم دربار الیزابت اول)، از جمله جنبه‌های باطنی‌گرایانه‌اند که در این کتاب به آنها اشاراتی هست. و البته در کتاب هم دربارهٔ اجنه مطلب هست، هم *عجایب‌المخلوقات*، و هم فرشته‌هایی که بر شهادت حسین بن علی گریستند، و همین‌طور ریلکه و فرشته‌شناسی اسلامی‌اش. ویرایش دقیق و طرح جلد شکیل از کتاب فرشتگان مجلدی ساخته که برای نسل‌ها بماند. تنها چیزی که کم دارد نمایه‌ای است در آنها، که عطف به دایره‌المعارف گونه بودن کتاب، وجودش ضروری به نظر می‌رسد و امیدوارم در چاپ‌های آینده اضافه شود.

نکته یا پیشنهادی هم دربارهٔ آثار ترجمه نشده از بورخس دارم. مهم‌ترین چیزی که در فارسی از بورخس غایب است، مجموعه‌ای مدون از *جُستارها* (essays) یا مقالات اوست. کمتر به این نکته واقف‌اند که بورخس بیشتر از هر ژانر ادبی دیگر (اعم از داستان و شعر)، *جُستار* نوشته است که شامل صدها نقد کتاب و فیلم هم می‌شود. البته کاوه سیدحسینی و محمدرضا رادنژاد *نه مقاله دربارهٔ داتته* (انتشارات نیلوفر، چاپ اول ۱۳۹۳) را به فارسی برگردانده‌اند، ولی این کتابی است که به کار کسانی می‌آید که *کمدی الهی* را اول خوانده باشند (هرچند در این کتاب *جُستار* «سیمرغ و عقاب» که از جمله تأملات بورخس در *منطق‌الطیر عطار* است و نمونه‌ای از پژوهش ادبیات تطبیقی لطف خود را دارد، و سخنرانی «هزار و یک شب» هم پیوست کتاب است که به نظرم مهم‌ترین متن بورخس از میان تمام نوشته‌هایش در باب *هزار و یک شب* است، که اینجا تکلیف او با گفتارهای شرق‌شناسانه مشخص می‌شود: شرق و غرب برای بورخس نه واقعیت‌هایی جغرافیایی، که بر ساخته‌هایی ادبی و فرهنگی‌اند، و این رویکرد او هم‌خوان با نقد ادوارد سعید است و نه در تضاد با آن<sup>iii</sup>).

مقالات بورخس چندین جنبه از جهان او را روشن‌تر می‌کنند. یکی جنبهٔ سیاسی است: بورخس یک لیبرال میانه‌روست. علاقه‌ای به سوسیالیسم و انقلاب‌های آمریکای لاتین ندارد، اما در مقابل، دشمن سرسختِ هر شکلی از ملی‌گرایی است. انتقادات تندوتیزش از حکومت فاشیستی و ملی‌گرای پرونها در آرژانتین برایش هزینه‌هایی هم داشت (مشخصاً عزل از ریاست کتابخانهٔ ملی آرژانتین). یادداشت‌هایش از دوران جنگ جهانی دوم به صراحت ضد نازیسم و فاشیسم‌اند، و گرچه به یهودی‌ستیزی حساس است

(اجداد مادری بورخس یهودی‌های اسپانیایی بودند که در دوره تفتیش عقاید مجبور به مهاجرت به پرتغال و سپس آمریکای جنوبی شدند)، اما صهیونیسم را شکلی از ملی‌گرایی می‌داند که جهان‌وطنی یهودیان را از بین خواهد برد. از جنبه فلسفی، اشتیاقش به اسپینوزا و شوپنهاور و عدم علاقه‌اش به نیچه در مقالات مرتب تکرار می‌شوند، و البته فلسفه‌دانان بهتر از من نسبت بورخس را با افلاطون و ارسطو خواهند شکافت (درک محدود من این است که بورخس یک ارسطویی افلاطونی است، و نه یک افلاطونی ارسطویی). و جنبه دینی یا مذهبی هم هست. در مورد وجود خدا، بورخس در یکی از مصاحبه‌هایش به سال ۱۹۵۶ می‌گوید: «اگر منظورمان از خدا یک شخصیت واحد یا یک تثلیث است، گونه‌ای مرد ماوراءطبیعی، یک قاضی بر اعمال و افکار ما، من به آن وجود باور ندارم. در مقابل، اگر منظورمان از خدا هدفی اخلاقی یا ذهنی در هستی باشد، من قطعاً به او باور دارم. [...] این که نظمی در هستی وجود دارد، یک سیستم متناوب از بازگشت‌ها و یک تطوّر عمومی، برای من بدیهی است. به همین سیاق غیرقابل کتمان می‌دانم وجود یک قانون اخلاقی را، یک احساس درونی که در هر موقعیتی نیک رفتار کرده‌ایم یا بد.»<sup>iv</sup> به علاقه بورخس به آشکالی از علم‌الخفایا قبل‌تر اشاره‌ای کردم. البته بورخس هیچ‌گاه، تاجایی «که اطلاع داریم و نویسندگان زندگی‌نامه او نقل کرده‌اند، عضو هیچ فرقه یا تشکل مخفی نبود (چنانکه برای مثال ویلیام باتلر یتس مدتی ریاست فرقه «طلوع طلایی») را به عهده داشت)، اما بسیاری گفتارها را که خردگرایان با برچسب خرافات طرد می‌کنند، بورخس سیستم‌هایی جدی می‌داند برای درک هستی و جهان. مقالات دوقلوی «دفاعیه‌ای بر غنوصی گران» و «دفاعیه‌ای بر کابالا» (۱۹۳۲) از جمله متونی هستند که در آنها بورخس آشکالی از دانش مطرود را مورد مذاقه قرار داده. مقاله «مترجمان هزار و یک شب» (۱۹۳۶) هم هست که بررسی و مقایسه ترجمه‌های اروپایی کتاب شهرزاد است (و باید اعتراف کنم که خواندن این مقاله در نوشتن متن پیش رو بی‌تأثیر نبوده است). از لحاظ سبک نگارش، بورخس خود اذعان دارد که تحت تأثیر شیوه مقاله‌نویسی توماس دِ کوئینسی است (نگارنده اعترافات یک تریاکی انگلیسی، که نمی‌دانم چرا در ترجمه این کتاب تریاکی را ترجمه کرده‌اند به معتاد!)، که دِ کوئینسی هم خود جهانی خواندنی دارد. این را هم اضافه کنم که مقدمه‌هایی که بورخس بر کتاب‌های اشعارش

نوشته، از بهترین و زیباترین نمونه‌های نثر او هستند و الهام‌بخش آنها که دستی در شعر دارند.

---

<sup>i</sup> بورخس، خورخه لوئیس. *تاریخچه‌ای عمومی از بی‌عدالتی و شرارت*. ترجمه مانی صالحی‌علامه. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، چاپ سوم ۱۳۹۷. ص ۱۰۵-۱۰۶.

<sup>ii</sup> تشکر از دوست عزیز و هم‌کلاسی قدیمی خانم مهدخت قربانی که مشخصات چاپ اول این مقاله را در اختیارم گذاشت.

<sup>iii</sup> نسبت بورخس با گفتارهای شرق‌شناسانه، و همین‌طور نسبتش با گفتارهای باطنی‌گرایانه و امور مربوط به علم‌الخفایا را در متن یا متون دیگری مفصل توضیح خواهم داد، اگر عمری باقی بود.

<sup>iv</sup> ترجمه نگارنده از «آیا شما به خدا باور دارید؟ مصاحبه با بورخس» در کتاب: بورخس، خورخه لوئیس. *درباره‌ی عرفان (On Mysticism)*. نیویورک: انتشارات پنگوئن، ۲۰۱۰. ص ۱۰۵.